

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض شد راجع به مسئله عالم ذر روایاتی از ائمه علیهم السلام وجود دارد که در مقام تفسیر آیه **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ** می‌باشند و آیه که می‌فرماید **وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا** ^(۱) این آیه دلالت بر وجود عالمی می‌کند غیر از عالم ظهور و شهادت، که در آن عالم همگی اقرار به توحید و همین‌طور اقرار به آثار توحید و ولایت داشتند، و منتها همان‌طوری که در بعضی از روایات هست ^(۲)، بعضی از افراد، با ظهورشان، آن اقرار متفاوت بود، و بعضی‌ها با ظهورشان آن اقرار موافق بود. که آن‌چه که در آن عالم وجود داشته، به عینه، در این عالم ظهور خارجی و تحقق خارجی پیدا می‌کند.

حال صرف نظر از آن‌چه که در مباحث علم عنائی و ثابتات نسبت به تمام عالم وجود صحبت‌هایی خدمت رفقا عرض کردیم، می‌خواهیم ببینیم که در این زمینه روایات چه دلالتی دارند و بعد از آن به این مسئله بپردازیم که افرادی که قائل هستند بر این‌که این آیه دلالت بر وجود عالم ذر ندارد، آن‌ها استدلال‌شان چیست؟ و همین‌طور مثبتین نسبت به دلالت آیه، آن‌ها به چه ادله‌ای متشبث می‌شوند.

حالا روایاتی که در این زمینه هست، امروز آن روایات را قرائت می‌کنیم، ولی بیشتر صحبت در این است که بدون این روایات، این آیاتی که در این مسئله هست، دلالت بر چه می‌کند؟ واقعاً دلالت بر یک حقیقت متحققه عینیّه خارجیّه در همین دنیا دارد؟ ما غیر از این دنیا که چیز دیگری نداریم! همین است دیگر. یعنی از نظر تحقق خارجی، همین است که در مرئی و منظر همه است. هرکسی یک بدو تولدی دارد و یک انتهای دارد. این مدت را دنیای شخص گفته می‌شود. در این دنیا یا این‌که از زمره مؤمنین است و اقرار به توحید و آثار و لوازم توحید است، یا این‌که از زمره معاندین است و اقرار به این مسئله ندارد و منکر است. و یا این‌که از زمره مستضعفین است که به طور کلی اصلاً، این قضیه برای او مطرح نشده و نسبت به آن فکر نکرده.

و این قضیه مستضعفین هم خیلی قضیه عجیبی است. که ما همین‌طور تصور می‌کنیم، تا یک

۱- سوره الأعراف (۷) آیه ۱۷۲

۲- الکافی ج ۱ ص ۴۳۶ و ۴۳۷ حدیث ۲ و تفسیر شریف المیزان ج ۸ ص ۳۴۰ و ۳۴۱ طبع دارالکتب الإسلامیه

اسم مستضعفین می‌آید، فرض می‌کنیم که آن‌هایی که در جنگل‌های آمازون و این‌ها هستند فقط آن‌ها مستضعف هستند! افرادی که در بلاد بعیده، که اصلاً اسم و رسمی از معارف به آن‌ها نرسیده، مستضعف به آن‌ها می‌گویند. در حالی که مستضعف همین افراد داخل در خود مملکت‌ها هستند و همان اشخاصی که در همین جا هستند، این‌ها مستضعف هستند به جهت این که معارف به آن‌ها نرسیده و به گوش آن‌ها نرسیده، و این خیلی عجیب است.^۱

بنده به یاد دارم در آن زمانی که مرحوم والد به مشهد مشرف شده بودند، وقتی مشرف شده بودند، یک کسی از اقوام آمده بود برای دیدن ایشان، البته بعد از چند سالی و دو سه سالی گذشته بود، و آمد برای دید و برای بازدید و ماهم رفتیم.

در ضمن صحبت، ایشان گفتند که من دیدم این مردم انقلاب کرده‌اند بر علیه دستگاه، بر علیه ظلم، بر علیه نظام که نظام مخالف دین، و دست‌نشانده، این‌ها قیام کردند، انقلاب کردند و خون دادند، بچه‌هاشان، پدر، مادر، و حقیقت در واقع حقیقت اسلام بود، و این‌ها به خاطر اسلام این کار را کردند، یعنی کاری که انجام شد، این بود که خدایا ما به دنبال اسلام می‌خواهیم بگردیم، اسلام تا به حال نمی‌گذاشتند به گوش مردم برسد، نمی‌گذاشتند از مسائلی که سر در بیاوریم، از نماز جمعه‌اش نمی‌گذاشتند ما سردربیاوریم، از مسائل سیاسی‌اش نمی‌گذاشتند تا به حال ما سردربیاوریم، از مسائل اقتصادی، از ارتباط با سایرین، از حقائقش، از آن‌چه که باید یک مسلمان برای تعالی روح و تهذیب نفس باید به آن بپردازد؛ این‌ها نمی‌گذاشتند ما بفهمیم، حالا آمدیم و می‌خواهیم انقلاب کنیم و این نظام را برگردانیم به یک نظام اسلامی، به یک نظام توحیدی، به یک نظامی که شعارش توحید باشد، شعارش شعار ولایت باشد، شعارش شعار امام زمان باشد، امام زمان را بیاوریم در مملکتان، امام زمان را بیاوریم در میان خانواده‌مان و به خاطر این مسئله ما آمدیم این کار را کردیم.

حالا آمدیم این کار را کردیم، تمام شد، حالا چه؟! حالا که انجام دادیم، و آن نظام گذشته سقوط کرد، و دست خدا هم پشت سر قضیه و مسئله بود، حالا چه کنیم؟ نصف قضیه درست شد. آن نظام طاغوت و نظام فاسد، آن نظام رفت. نظام دست‌نشانده استعمار آن نظام رفت، و حالا به جایش نظام توحید آوردیم. حالا از توحید چه می‌دانیم؟ از امامت چه می‌دانیم؟ از معاد چه می‌دانیم؟ از معارف چه می‌دانیم؟ درست شد؟

۱- رجوع شود به معادشناسی ج ۳ مجلس شانزدهم واجماع از منظر نقد و نظر ص ۹۷ تا ۱۰۸ و جلسات شرح حدیث شریف عنوان بصری جلسه ۴۸ و روح مجرد ص ۳۴۶ تا ۳۵۱ و حریم قدس ص ۲۴ و ۲۵

ایشان می‌فرمودند من دیدم که این مردم حالا که آمدند، حالا چه دستشان هست؟ هیچ! هیچ دستشان نیست. چون یک افرادی هستند که از یک نظامی پایشان را برداشته‌اند و گذاشته‌اند در یک نظام دیگر و نظامی که آماده برای این گونه مطالب و آماده برای نشر این گونه مسائل هست.

حالا صحبت در این است که چه کسی می‌تواند آن معارف را نشر بدهد؟ صحبت این جاست. و این جا بود که من احساس وظیفه کردم، ایشان می‌فرمودند احساس تکلیف کردم که بیایم معارفی که الآن به درد این مردم می‌خورد و تا به حال به گوششان نرسیده بود و به گوششان این مسائل نرسیده، آن‌ها را بیایم بگویم خب بفرمایید! شما آمدید و انقلاب کردید و از یک نظام دست برداشتید و می‌خواهید حالا مملکتان را اسلامی کنید، مملکتان را مملکت توحیدی و ولائی کنید، خب بفرمایید! این هم مبانی و این هم عقائد و این هم آن‌چه را که باید به آن ترتیب اثر بدهید.

به همین جهت بود که من هجرت کردم و آمدم در مشهد که زمینه‌ای پیدا کنم برای این که این مسائل را خب به گوششان برسانم^۱.

واقعاً عجیب است. یعنی همین است! شما الآن نگاه کنید، ببینید که افرادی که می‌آیند و به ما مراجعه می‌کنند می‌گویند آقا ما مطالبی که در کتاب‌های پدر شما می‌بینیم جایی ندیده‌ایم! ندیده‌ایم! این می‌شود چه؟ این می‌شود مستضعف دیگر!

می‌گوید ما جایی ندیده‌ایم! و این همانی است که سال‌ها به دنبالش هستیم و به خصوص که حالا مدت‌هاست از این قضیه گذشته و این مسئله تازگی برای به اشخاص دارد.

شما خیال می‌کنید مستضعف فقط یک مشت افرادی که در جنگل زندگی می‌کنند و فقط ساترشان عبارت است از برگ درختان، آن هم اگر داشته باشند؟!

نه! این نیست قضیه. این مسئله برمی‌گردد به آن محیطی که در آن محیط اجازه شنیدن مطالب حقّه داده می‌شود یا داده نمی‌شود. مسئله به این برمی‌گردد. و لذا شما می‌بینید که وقتی که افراد در زمان امیرالمؤمنین می‌شنیدند که علی در محراب کشته شده، این‌ها واقعاً تعجب می‌کردند! می‌گفتند آقا، علی که به ما تا حالا می‌گفتند این نماز نمی‌خواند! این که نماز نمی‌خواند! این در محراب چه کار می‌کرده؟! می‌گویند در محراب کشته شده هم درست است دیگر اخبار همه می‌رود می‌رسد، یک نفر دو نفر سه نفر می‌گویند نه این درست است قضیه، در این که در محراب کشته شده درست است، آخر علی در محراب

۱- رجوع شود به مجموعه مصاحبه هادرا بطنه باشخصیت مرحوم آقای حاج سیدهاشم حدادرضوان الله علیه جلسه دوم

چه کار می‌کرده؟!۱

توجه کنید که چطور حکومت می‌تواند قلب واقعیات را، مسئله را برگرداند، چه افرادی را به کار گیرد، از چه نقشه‌هایی بتواند بهره ببرد، چه ترفندهایی بتواند بزند که اصلاً یک نظر دیگر و یک طریق دیگر و یک چیز دیگر...

اصلاً خیلی مسئله عجیب است، که این چطور آدم می‌تواند از روش‌های مختلف برای القاء یک هدف، و القاء یک مقصد می‌تواند از روش‌های مختلف استفاده کند و شخص را به طور کلی به او یک ذهنیتی بدهد که آن ذهنیت درست مقابل آن واقعیت خارجی باشد. درست شد؟ این آیه عجیب آیه‌ای است! که چطور مثلاً افراد مستضعف پیدا می‌شوند و در حالی که هنوز ذهنیتی در این‌ها نبوده.

اصلاً گاهی اوقات وقتی که آدم بعضی از مسائل را مطرح می‌کند، حتی هضمش برای خیلی از خواص مشکل است! یعنی یک مطالبی است که حتی خواص هم نشنیده‌اند. بالاخره یک شخصی که می‌خواهد یک برداشتی پیدا کند این برداشت که از اها نمی‌آید! یا از زمین که نمی‌جوشد! یا باید کتابی را بخواند، یا باید یک حرفی را بشنود، یا این‌که فرض کنید که اگر بشود از ملکوتی، از جایی، خلاصه به یک نحوه‌ای.

خب شما ببینید مسائل چطوری مطرح می‌شود، و حقائق چگونه مخفی می‌شود که وقتی انسان یک مطلبی را می‌خواهد به یکی بگوید، تعجب می‌کند: چه داری می‌گویی؟! شما هم که دیگر خیلی داغش کردید! شما هم که دیگر خیلی آتشش را زیاد می‌کنید!

اما وقتی این قضیه می‌گذرد، سال‌ها می‌گذرد، فلان و این حرف‌ها، یک دفعه کم‌کم کم‌کم، عجب! پس مسائل این‌طوری بود! پس قضایا این‌طوری بوده!

حالا این افرادی که می‌گویند عجب عجب، خب تا حالا مستضعف بوده‌اند دیگر! مستضعف پس که می‌گویند؟ همین دیگر! همین که در تحت یک شرائطی قرار می‌گیرد که نمی‌تواند اطلاعات خودش را نمی‌تواند اطلاعات صحیحی قرار بدهد. فردی را ندارد که از آن فرد سؤال کند، کتابی را ندارد که به آن مراجعه کند و از آن طرف هم که خودش علم غیب ندارد که بتواند صحیح را از سقیم بتواند تشخیص بدهد، در یک فضاء بسته شده اطلاعاتی رشد می‌کند، و بار می‌آید در آن فضا می‌آید و شکل می‌گیرد.

حالا تا این شکل‌گیری کی از او بیفتد و چقدر فرض کنید مسائل مختلف گفته بشود و چقدر فرض بکنید که مطالب گوناگون بشنود، تازه بگوید عجب ما چه اشتباهی کردیم، ما چه مسئله‌ای داشتیم و چقدر خلاصه به این قضیه...

این خلاصه قضیه مستضعفین خیلی مسئله مهمی است، خیلی این قضیه مهمی است، و هرچه انسان روی این قضیه استضعاف فکر بکند و کار بکند کم است و به نتایج خیلی خوبی از این نظر می‌رسد.

خب این به اصطلاح سه دسته در آن جا بودند و آمدند در این دنیا ظهورش به این کیفیت است. حالا روایاتی که در این جا هست، این روایات را ما می‌خوانیم و انشاءالله امروز بعضی‌اش را و اگر شد فردا بعض دیگرش را و تا این که به این مسئله برسیم که اصلاً خود یک سیمائی از این قضیه عالم ذر برای ما حاصل بشود، که بعد از آن بتوانیم برسیم به این آیات و همین‌طور آیات دیگری که می‌تواند در این زمینه مؤید این آیات قرار بگیرد.

این روایات که مرحوم علامه در بحث روایی آورده‌اند^۱، یکی روایت کافی است که سندش سند صحیح است، از حرمان، از ابی جعفر - از امام باقر - که حضرت می‌فرمایند: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَيْثُ خَلَقَ الْخَلْقَ خَلَقَ مَاءً عَذْبًا وَ مَاءً مَالِحًا أَجَاثًا فَاَمْتَزَجَ الْمَاءَانِ فَأَخَذَ طِينًا مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ فَعَرَكَهُ عَرَكًا شَدِيدًا فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ وَ هُمْ فِيهِمْ كَالذَّرِّ يَدْبُونَ إِلَى الْجَنَّةِ بَسْلَامٌ وَقَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ يَدْبُونَ إِلَى النَّارِ وَلَا أَبَالِي ثُمَّ قَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ^۲

. این یک روایت است که کیفیت خلقت افراد را حضرت بیان می‌کنند و آن میزان تحقق ایمان و ارتباط را در افراد که کم است، زیاد است، مساوی است، مراتب مختلف ایمان به این نحوه در این جا در آن عالم بیان می‌شود. و در همین کافی به اسناد عبدالله بن سنان است از امام صادق علیه السلام که عبدالله بن سنان می‌گوید: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا مَا تَلَكَ الْفِطْرَةُ قَالَ هِيَ الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ قَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ فِيهِ الْمُؤْمِنُ وَ الْكَافِرُ^۳.
و این هم یک روایت است. که همه این روایات دلالت می‌کند بر این که این مسئله قبل از این عالم بوده. باز روایت‌های اصرح از این‌ها هم وجود دارد.

۱- تفسیر شریف المیزان ج ۸، سوره الاعراف ذیل آیه ۱۷۴-۱۷۲ بحث روایی ص ۳۳۸ تا ۳۴۶ طبع دارالکتب الإسلامیه

۲- الکافی ج ۲ ص ۸ حدیث ۱ طبع دارالکتب الإسلامیه

۳- الکافی ج ۲ ص ۱۲ حدیث ۲ طبع دارالکتب

در تفسیر عیاشی و خصائص سید رضی، اصبع بن نباته از علی علیه السلام، قال اتاه ابن کواء... ابن کواء یکی از افراد در زمان امیرالمؤمنین بود که می آمد و گاهی سؤالاتی می کرد و سؤالاتش هم بیشتر جهات عقلی داشت.

قال: یا امیر المؤمنین، أخبرنی عن الله تبارک و تعالی، هل کلم أحداً من ولد آدم قبل موسی؟ فقال علی: «قد کلم الله جمیع خلقه برهم و فاجرهم، و ردوا علیه الجواب ثقل ذلک علی ابن الکواء و لم یعرفه و نفهمید حضرت چه می گویند.

فقال له: کیف کان ذلک، یا امیر المؤمنین؟ فقال له:

«أو ما تقرأ کتاب الله إذ یقول لنبيه: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى فَقَدْ أَسْمَعُهم کلامه و ردوا علیه الجواب، کما تسمع فی قول الله یا بن الکواء: قَالُوا بَلَى

که قالوا بلی اشاره به این قضیه دارد.

فقال لهم: إني أنا الله لا إله إلا أنا، و أنا الرحمن الرحيم، فأقروا له بالطاعة و الربوبية این دلالت می کند بر این که این، قبل از خلقت این عالم بوده، این مسئله که دیگر بسیار صریح است.

و میز الرسل و الأنبياء و الأوصياء و أمر الخلق بطاعتهم، فأقروا بذلك فی الميثاق، فقالت الملائكة عند إقرارهم بذلك: أنا می گویند: شَهِدْنَا عَلَيْكُمْ یا بنی آدم أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ^۱ یک وقت روز قیامت نیاید به ما بگویید به ما نگفتندها! ما نسبت به این مسئله {جاهل بوده ایم}. لذا این مسئله، همین مسئله فطری است که اشخاص واقعیت را می دانند، اینی که یک شیئی می دانند. و این بحثی است که البته مرحوم صدر المتألهین هم آن را مطرح کرده است. حالا ما می آییم در مباحث اسفار در جلد ششم به خصوص، در آن جا بیان می کنیم که چگونه همه این اشیائی که در این عالم وجود دارد، همه این ها یک نسخه بدل آن چیزی است که در آن جهات مافوق وجود دارد، در آن عوالم ربوبی وجود دارد، یعنی در واقع یک حقیقت است که از آن جا تنازل پیدا می کند و ظهورش در این عالم به این کیفیت درمی آید.

پس این عالم، آن چه که در این عالم هست، یک تافته جدا بافته از سایر عوالم ربوبی نیست، بلکه

ظهوری است از آن چه که در آن مسئله در قضیه پشت پرده در آن جا وجود داشته و در همان جا نسبت به این مطلب مسائل روشن شده.

به عبارت دیگر، ما خیال می کنیم آن چه که در این عالم است عالم اختیار است، در حالتی که ما اختیار و غیر اختیارمان را گذرانده ایم! دوره اصلمان را که نسخه اصل است ما گذرانده ایم و حالا این نسخه زیراکشش را دارند به ما نشان می دهند که در این عالم داریم حرکت می کنیم و در این عالم داریم سیر می کنیم و در این عالم داریم کار می کنیم و به طور کلی غافلیم از آن چه که کار اصلی را خلاصه این که دارد انجام می دهد و چه شخصی دارد انجام می دهد. آن حقیقت وجودیه ای که در آن عالم بوده، آن حقیقت وجودیه اصل است بر خلاف تصور ما که این ظهورات در این عالم را اصل می دانیم و اصلاً التفاتی به این مسئله نداریم، آن حقیقت وجودیه که در آن عالم تحقق پیدا کرده، اصل آن بوده، اختیار در آن جا بوده، مؤمن و کافر در آن جا بوده و آن فعل در آن جا انجام شده، امام حسین شهادت را در همان جا قبول کرده و پذیرفته، منتها در این عالم دارد آن کپی آن چه را که در آن عالم پذیرفته دارد در این عالم دارد به منصه ظهور می آورد^۱. اگر در آن عالم اختیار شهادت نمی کرد، هیئات بود که کربلایی در این جا تحقق پیدا کند. آن جناب یزید و ابن زیاد که آمدند و این مسائل را به وجود آوردند، در همان عالم اختیار کردند مسئله را، در همان عالم اختیار کردند و اگر در آن عالم جور دیگری اختیار می کردند دیگر هیچ وقت این یزید آن یزید نبود، یک یزید دیگری بود؛ آن یزیدی نبود که مقابل امام حسین بایستد، درست شد؟

و به قول خواجه عبدالله ایشان که می فرماید: الهی همه از آخر ترسند و ما از اوّل!^۲ که در اوّل چه گذشته؟! منتها چیزی که هست، آن را به ما نشان نمی دهند که یک وقتی خلاصه - ضعیف هستیم دیگر! - یک وقتی می آییم هنگ می کنیم، قاطی می کنیم، اگر بگویند که آقا شما یک ماه دیگر انشاءالله ریق رحمت را سر می کشید، همین الآن به جای یک ماه دیگر همین الآن غش می کنیم

۱- الکافی ج ۱ ص ۲۷۹ باب ۱۱ أَنَّ الْأَئِمَّةَ ع لَمْ يَفْعَلُوا شَيْئًا وَلَا يَفْعَلُونَ إِلَّا بِعَهْدٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَأَمْرٍ مِنْهُ لَا يَتَجَاوَزُونَهُ، برای

اطلاع بیشتر در این موضوع رجوع شود به کتاب شریف افق وحی ص ۱۳۷ تا ۱۳۹

۲- برای اطلاع بیشتر در مورد کلام خواجه رضوان الله علیه رجوع شود به کتاب اسرار الصلاة ص ۲۰۱ میرزا جواد ملکی تبریزی رضوان الله علیه، فصل فی الخوف عن سوء الخاتمه، طبع انتشارات بیدار - قم

می‌افتیم می‌میریم، یک ماه زودتر هم تازه از موعد خدا ...

به طرف گفته بودند - در مشهد یک بنده‌خدایی بود، یکی از آقایان. سرطان گرفته بود - گفتند شش ماه دیگر می‌میری. این بدبخت همچنان دق کرد که یک ماهه مرد! یعنی پنج ماه هم از اینی که دکترها گفته بودند، پنج ماه هم جلو انداخت!

در را بسته بود، کسی را راه نمی‌داد!

- بابا آمده ایم عیادت!

- بروید پی کارتان! من دارم می‌میرم! عیادت من به سرتان بخورد! اگر می‌توانید بیایید من را خوبم کنید، عیادت می‌خواهید چه کار کنید؟!

یک ماهه مرد! پنج ماه زودتر! دکترها گفتند بابا این شش ماه می‌توانست دوام بیاورد، این بیچاره حالا حالا دوام می‌آورد، چند ماه دارو مصرف بکنید...

این حالا پنج ماه زودتر رفت. خب اگر آن موقع قضیه معلوم بشود که خلاصه چه بوده، خلق خدا می‌گوید برو بابا پی کارت ما که معلوم است که آخرمان به کجا می‌رسد، ولش کن بگذار هرچه ...

لذا مصلحت بر این است که آن‌ها فعلاً مخفی بماند تا این که خلاصه این نظام به هم نخورد...

همین نظام بر حال خودش و بر کیفیت خودش باقی بماند. درست شد؟

این مسئله در این جا شکل گرفته و همه‌اش در آن جا بوده. منتها برای بعضی‌ها روشن می‌شود، برای بعضی‌ها معین می‌شود.

مرحوم آقا گاهی اوقات دیده می‌شد در صحبت‌هایشان از یکی از افرادی که در دور و برشان بودند، می‌گفتند: فعلاً از رفقا هستند!

می‌گفتیم اوه اوه اوه! می‌گفتند فعلاً، یک دفعه گوشمان خلاصه تیر می‌کشید، بعد از یک مدت معلوم می‌شد که سر این تعبیر بالاخره چون بوده است!

یا می‌گفتند: فعلاً که ما با ایشان هستیم، فعلاً که ...

بله... یا مثلاً یک تأملی می‌کردند: خدا عاقبت همه‌مان را ختم به خیر کند!

-؟! این چه شد قضیه؟!

یا مثلاً صحبتی چیزی...

بعد از یک دفعه ده سال می‌دیدیم طرف نقش درآمد! یا مثلاً بعد از پانزده سال می‌دیدیم چه شد، فلان و این حرف‌ها، یاد آن «خدا عاقبتمان را به خیر کند» می‌افتادیم!

حالا این‌ها می‌دانند، آن‌ها خبر دارند. همچنین می‌گیرند با تو می‌خندند انگار اوه اوه اوه یار غاری هستی که اصلاً خدا هم نمی‌تواند جدایتان کند! بعد همچنین ...! یک دفعه چه شد این طور شد؟! این‌ها همه چیست؟ این‌ها همه رعایت عالم ظاهر و عالم تکلیف است، با هر کسی به مقدار وسع خود و در افق خود.

ما نه! ما همین‌طور هر دنیایی خلاصه! به این چیزها کاری نداریم.

عرض کنم حضورتان که یک روایت است در تفسیر عیاشی، از رفاعة است، قال: سئلت أبا عبد الله عن قول الله تعالى وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ قَالَ نَعَمْ لِلَّهِ الْكِبَرَةُ عَلَىٰ جَمِيعٍ خَلَقَهُ أَخَذَهُمْ يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ هَكَذَا قَبَضَ يَدَهُ^۱ دستشان را حضرت به همدیگر زدند، گره کردند.

این حکایت از این مسئله می‌کند. در این جا البته روایات دیگری هم هست، بله در تفسیر قمی هم یک روایتی هست اصلاً صراحتش هم بسیار بیشتر است: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ - وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ قُلْتُ مُعَايِنَةً كَانَ هَذَا؟

ابن مسکان از امام می‌پرسد این در معاینه بوده؟ در حضور بوده؟ حضرت می‌فرمایند که بله، این قضیه روشن بوده و برای همه این مخاطب انجام شده. فَثَبَّتَ الْمَعْرِفَةَ وَنَسُوا الْمَوْقِفَ یادشان رفته آن موقع چه بوده. آن معرفت ثابت شده، ولی موقفش که کجا بوده، برای این‌ها خدا فراموشی می‌آورد. یادشان می‌برد. وَ سَيَذْكُرُونَهُ^۲

بعداً روز قیامت یادشان می‌آورد، یا وقتی از این دنیا می‌روند متوجه می‌شوند. یا این‌که برای آن‌هایی که به مراتب می‌رسند، آن موقف را یاد می‌آورند. لذا دیگر در این جا عرض کردم خیلی مطالب هست، در این جا، محی الدین در فتوحات^۳ و در فصوص^۴ مسائلی دارند.

۱- تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۳۷ حدیث ۱۰۳

۲- تفسیر القمی ج ۲ ص ۲۴۸

۳- فتوحات ج ۱ الباب الثامن

۴- فصوص الحکم الفص الإِسْحَاقی

همانطور آنچه را که خود بنده از بزرگان شنیده‌ام نسبت به خودشان و نسبت به اساتیدشان، حکایت از این می‌کند که آن افراد در سیر و سلوک، سالک وقتی آن حقائق ربوبی را مشاهده می‌کند، متوجه می‌شود که این‌ها را قبلاً دیده. وقتی که وارد یک عالم می‌شود، برایش دهشت‌ناک نیست، برایش عجیب و غریب نیست: عجب! مثل این که این‌جا آشنا بوده‌ایم‌ها! مثل این که قبلاً این‌جا آمده‌ایم^۱!

دیده شده، بعضی از افراد حتی به خود من هم گفته‌اند. مثلاً رفته‌اند قبل از این که ببیند رفته‌اند یک منزلی را خریده‌اند، وقتی وارد منزل شده‌اند گفته‌اند: این منزل چقدر به نظر ما آشنا می‌آید! این اتاق‌هایش، این هالش، این حیاط‌هایش!

یک دفعه یادشان می‌آید! دو سال پیش یک خوابی دیده‌اند، این همان است! مثلاً همان خوابی که دو سال پیش دیده الان می‌بیند که این منزل همان است، در ذهن آشنا می‌آید، غریبه نمی‌آید مثلاً احساس غربت کند و خیلی افراد، حتی در موارد دیگر هم غیر از منزل و این‌ها هم فرض کنید که یک همچنین مسائلی هست که آشنا می‌آید، مثلاً طرف! عجب! ما با هم قبلاً هم مثل این که یک دفعه دیگر هم... دو دفعه خواندیم! یک دفعه قبلاً خواندیم! یک دفعه قبلاً خواندیم، یک دفعه حالا، و تو کجا بودی؟!

از این چیزها، از این مسائل هست که برای انسان چگونه آنچه را که به منصه ظهور می‌رسد، مأنوس جلوه می‌کند، نه نامأنوس. مأنوس است. این انس مال چیست؟ تا انسان با چیزی قبلاً معرفت نداشته باشد که انس معنا ندارد! هیچ! این مال یک وادی و آن هم مال یک وادی دیگر. این انس برای این است که...

حالا اگر انسان به یک رتبه‌ای از ادراک می‌رسد، ان شاءالله خدا همه را برساند. که به هر چیزی که توجه می‌کند می‌بیند قبلاً اطلاع داشته! خب این اطلاع از کجا بوده؟

! من این را می‌دانستم‌ها!

یا به یک شخص برخورد می‌کند: آقا ما قبلاً با هم رفیق بودیم! دیده‌اید؟!

مثلاً آدم با بعضی از افراد که آشنا می‌شود... در روایات هم داریم دیگر. عرض می‌شود که: الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا اِتَّخَذَتْ وَ مَا تَنَافَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَتْ.^۲ آدم به بعضی از افراد می‌رسد انگار بیست سال با این‌ها رفیق بوده! تازه الان رسیده‌اند! ولی با

^۱ -رجوع شود به کتاب افق وحی ص ۱۱۱ تا ۱۱۷ و تفسیر روح البیان و بیان السعادة وابن عربی ذیل آیه ۲۵ سورة البقره

^۲ -بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۶۵ باب ۳۲ حدیث ۱۸

بعضی افراد بیست سال هست، اما انگار این‌ها را ندیده!
 هر روز هم با هم حرف می‌زنند، هر روز هم می‌خندند، ولی فقط مال همان روز است.
 با یکی تا برخورد می‌کنی: آقا ما شما را کجا دیده‌ایم؟!
 او هم می‌گوید آقا من هم همین‌طور! یک احساسی دارم! - البته اصلاً ندیده‌اند! - ما یک جا
 همدیگر را دیده‌ایم!
 خب بله، همان‌جا! همان‌جا! ما همان‌جایی که این روایت دارد این‌جا حضرت روایت می‌کند ما
 آن‌جا همدیگر را دیده‌ایم! حالا این‌جا دارد آن ظهور این که آن‌جا دیده‌ایم با هم آن‌جا صحبت
 کرده‌ایم...
 وَ سَيَذْكُرُونَهُ.

حالا یا در روز قیامت، یا این‌که آن عرض کنم حضورتان که به واسطه سیر و این‌ها.
 ان شاء الله تتمه روایات را نقل می‌کنیم، چون باز هم روایات هست و بهتر این است که نسبت به
 این قضیه از نقطه نظر روایی به طور کل تمام بشود، آن‌وقت دیگر ببینیم که آیات قرآن نسبت به این
 قضیه دلالت دارد یا ندارد. و مهم برای ما همین است که وجود یک همچنین قضیه‌ای و کیفیتش ثابت
 بشود، حالا یا با آیات ثابت بشود، یا با روایات ثابت بشود، یا در تلفیق هر دو بشود، آن‌که دیگر تفاوتی
 از این نظر ندارد، و همین‌طور کلام بزرگان و عرفاء را هم در این ان شاء الله در این زمینه می‌آوریم، تا
 خدا چه بخواهد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد